

امام حسین علیه السلام هان صبر کنندگان بر اذیت و آزار و تکذیب دشمنان در زمان غیبت قائم آل محمد (علیه السلام) مانند مجاهدانی هستند که همراه پیامبر با شمشیر پیکار می کنند

محراب گلگون (ع-آزاد)

فرق صبح که می شکافد
 خورشید شرم آگین از بام بر می آید
 قامت کوه می شکند
 چشم آسمان می بارد
 نسیم روح نواز رو به زمین نمی کند
 طوفان سیاه می وزد
 رنگ شرم بر چهره انسان می نشیند
 قداست زخمی می شود
 فرق صبح که می شکافد
 نجابت سرخ می پوشد
 محراب گلگون
 نماز را بر صحیفه عشق می نگارد...

اصبغ بن نباته

راوی آخرین کلام امیرالمومنین (ع) مهدی دقیقی منبع شیعیه نیوز

اصبغ بن نباته تمیمی حنظلی مجاشعی کنیه اش ابو القاسم از یاران ویژه امیر مومنان علی (ع) و از چهره های برجسته یاران ایشان و از معتمدان آن حضرت است. استوار گامی او در دوستی علی (ع) مشهور است. او در متون کهن تاریخی به شیعیه معروف و به عشق و دوستی علی (ع) مشهور است. او از «شُرطَةُ الخَمِيسِ - نیروهای ویژه» (۵) و از فرماندهان آنان است که تا مرز مرگ و شهادت، با مولا (ع) پیمان بسته بودند. نصر بن مزاحم در باره او می گوید: او از ناختر علی بود و با وی بیعت کرد که تا سرحد جان وفادار باشد. اصبغ در جنگ های جمل و صفین، همراه مولا (ع) بود از یاران باوفای علی (ع) به شمار می رفت. اصبغ، عهد نامه علی (ع) به مالک اشتر را نقل کرده که مجموعه ای بزرگ و جاودان است. صاحب الذریعه اصبغ بن نباته را پیر مردی شاعر، عابد و زاهد از اهالی کوفه نام می برد.

برای وی در زمان حکومت حضرت امیر المومنین سه سمت معرفی کرده
 ۱- مسئول شرطه الخمیس ۲- نامه رسان حضرت ۳- کاتب و دبیر حضرت

اصبغ بن نباته از دوستان سر سخت امیر المومنین بود و می گفت: هر کس به ناروا و با سوء نیت به آن حضرت بنگرد تباهاش می کنیم و امیر المومنین (ع) او را از جمله ثقات نام برده است علی (ع) روزی کاتب خود «عبدالله بن ابو رافع» را فرا خواند و فرمود: ده تن از ثقات و کسانی که مورد اعتمادند را نزد من بیاور! او گفت: ای امیرمومنان! نام آنان را بفرما، فرمود: اصبغ بن نباته، ابوالطفیل عامر بن وائله کنانی، زربن حبش اسدی، جویریة بن مسهر عبیدی، حارث بن عبدالله، اعور همدانی، مصابیح نخعی، علقمة بن قیس، کمیل بن زیاد و عمر بن زراه.

عبدالله بن ابو رافع آنان را دعوت کرد و همه شرفیاب حضور امیرمومنان (ع) شدند. حضرت خطاب به آنها فرمود: این نوشته را

بگیرید که باید عبدالله بن ابو رافع، آن را در حضور شما هر روز جمعه قرائت کند. اگر شخص ماجراجویی غوغا برپا کرد شما کتاب خدا را در میان بگذارید و او را به انصاف بخوانید. در آن نوشته، علی (ع) برنامه های مفصلی قرار داده بودند که متن آن چنین بود: «فرستاده خدا به سوی شما از خود شما و همزبان شما بود. کتاب، حکمت، فریاض و سنت را به شما تعلیم کرد. شما را امر به صله ارحامتان، به مصونیت خون هایتان و به اصلاح ذات البین فرا خواند و دستور داد آن امانات را به صاحبانشان رد کنید. به عهد خود وفا کنید. سوگند خود را بعد از تأکید نقض ننمایید. عطفوت به یکدیگر نموده و سراغ هم دیگر بروید. با یک دیگر نیکی کنید. به روی هم خندان باشید. سخاوت داشته باشید. به یکدیگر رحم کنید و از چپاول، ستم و حسد بر یکدیگر بپرهیزید. حرف ناروا و تهمت نزنید. شراب نخورید که حرام است و همچنین از کسری کیل، کمی ترازو و وزن نهی فرمود و در ضمن آنچه به گوش شما تلاوت کرد، راه پیش شما نهاد که زنا نکنید. ربا نگیرید. اموال یتیمان را نخورید. در زمین تباهی و فساد مکنید و تعدی ننمایید؛ خدا تعدی کاران را دوست ندارد. کوتاه سخن آنکه هر خیری را که شما را به بهشت نزدیک می کرد و از آتش دور می نمود امر داد و از هر شری که به آتش نزدیک می نمود و از بهشت دور می کرد نهی فرمود». پس از ضربت خوردن علی (ع)، وی از معدود افرادی است که اجازه حضور بر بالین ایشان را یافت. در فاصله بین ضربت خوردن حضرت و شهادت آن بزرگوار اتفاقاتی صورت پذیرفته است که خود دریای موج از معارف است و اصبغ بن نباته راوی یکی از این حوادث می باشد او می گوید:

هنگامی که امیرمومنان (ع) ضربتی بر فرق مبارکش فرود آمد که به شهادتش انجامید مردم بر در دارالاماره جمع شدند و خواستار کشتن ابن ملجم - لعنه الله - بودند. امام حسن (ع) بیرون آمد و فرمود: ای مردم! پدرم به من وصیت کرده که کار قاتلش را تا هنگام وفات پدرم رها سازم. اگر پدرم از دنیا رفت تکلیف قاتل روشن است و اگر زنده ماند خودش در حق او تصمیم می گیرد. پس بازگردید خدایتان رحمت کند. مردم همه بازگشتند و من بازگشتم. امام دوباره بیرون آمد و به من فرمود: ای اصبغ! آیا سخن مرا دربار پیام امیر مومنان نشنیدی؟ گفتم: چرا. ولی چون حال او را مشاهده کردم دوست داشتم به او بنگرم و حدیثی از او بشنوم، پس برای من اجازه بخواه خدایت رحمت کند. امام داخل شد و چیزی نگذشت که بیرون آمد و به من فرمود: داخل شو. من داخل شدم. دیدم امیرمومنان (ع) دستمال زردی به سر بسته که زردی چهره اش بر زردی دستمال غلبه داشت و از شدت درد و کثرت پاشنه پاهای خود را یکی پس از دیگری بلند می کرد و زمین می نهاد. آن گاه به من فرمود: ای اصبغ آیا پیام مرا از حسن نشنیدی؟ گفتم: چرا، ای امیرمومنان، ولی شما را در حالی دیدم که دوست داشتم به شما بنگرم و حدیثی از شما بشنوم. فرمود: بنشین که دیگر نپندارم که از این روز به بعد از من حدیثی بشنوی.

بدان ای اصبغ، که من به عیادت رسول خدا (ص) و سلم رفتم همانگونه که تو اکنون آمده ای، به من فرمود: ای ابوالحسن، برو مردم را جمع کن و بالای منبر برو و یک پله پایین تر از جای من بایست و به مردم بگو: «هش دارید، هر که پدر و مادرش را ناختنود کند لعنت خدا بر او باد. هش دارید، هر که از صاحبان خود بگیرد لعنت خدا بر او باد. هش دارید هر که مزد اجیر خود را ندهد لعنت خدا بر او باد.» ای اصبغ! من به فرمان حبیب رسول الله (ص) و سلم عمل کردم، مردی از آخر مسجد برخاست و گفت: ای ابوالحسن! سه جمله گفتی، آن را برای ما شرح بده. من پاسخی ندادم تا به نزد رسول خدا (ص) و سلم رفتم و سخن آن

امام علی علیه السلام: اگر قائم ما (آل محمد) قیام کند، آسمان قطرات خود را فرو فرستد و زمین گیاهان خود را بیرون دهد و کینه‌ها از سینه‌های بیرون رود و ددان و چهارپایان در صلح و صفا باشند.

رسیدند.

مرد را بازگو کردم. اصیغ گفت: در اینجا امیرمؤمنان (ع) دست مرا گرفت و فرمود: ای اصیغ، دست خود را بگشا. دستم را گشودم. حضرت یکی از انگشتان دستم را گرفت و فرمود: ای اصیغ، رسول خدا (ص) و سلم نیز همین گونه یکی از انگشتان دست مرا گرفت، سپس فرمود: هان ای ابوالحسن! من و تو پدران این امتیم هر که ما را ناخشنود کند لعنت خدا بر او باد. هان که من و تو مولای این امتیم هر که از اجرت ما بکاهد و مزد ما را ندهد، لعنت خدا بر او باد. آن گاه خود آمین گفت و من هم آمین گفتم.

پای درس جناب شیخ رجبعلی خیاط (نکوگویان) ره

یاد خدا در خواب! آقای دکتر ثباتی می‌گوید: یک روز که ناهار در منزل یکی از افراد جلسه مهمان بودیم، بعد از صرف ناهار همه به استراحت پرداختند من که دراز کشیده بودم و چشمانم بر هم بود به یاد خدا بودم و در این رابطه فکر می‌کردم، در این موقع جناب شیخ که روبروی من بود و مرا می‌دید به دوستان توصیه کرد که □ در خواب هم بایستی به یاد خدا باشید □ پیامی از برزخ! یکی از دوستان شیخ نقل می‌کند: روزی خدمت ایشان بودم فرمود □ جوانی را در برزخ دیدم که می‌گفت نمی‌دانید این جا چه خبر است! هنگامی که این جا بیایی خواهید فهمید؛ هر نفسی که به غیر یاد خدا کشیده‌اید به زیان شما تمام شده است □!

اصیغ گوید: سپس امام بیهوش شد، باز به هوش آمد و فرمود: ای اصیغ آیا هنوز نشسته‌ای؟ گفتم: آری مولای من. فرمود: آیا حدیث دیگری بر تو بیفزایم؟ گفتم: آری خدایت از مزیدات خیر بیفزاید. فرمود: ای اصیغ! رسول خدا (ص) و سلم در یکی از کوچه‌های مدینه مرا اندوهناک دید و آثار اندوه در چهره‌ام نمایان بود. فرمود: ای ابوالحسن! تو را اندوهناک می‌بینم؟ آیا تو را حدیثی نگویم که پس از آن هرگز اندوهناک نشوی؟ گفتم: آری، فرمود: چون روز قیامت شود خداوند منبری بر پا دارد برتر از منابر پیامبران و شهیدان، سپس خداوند مرا امر کند که بر آن بالا روم. آن گاه تو را امر کند که تا یک پله پایین‌تر از من بالا روی، سپس دو فرشته را امر کند که یک پله پایین‌تر از تو بنشینند و چون بر منبر جای گیریم احدی از گذشتگان و آیندگان نماند جز آنکه حاضر شود. آن گاه فرشته‌ای که یک پله پایین‌تر از تو نشسته ندا کند: ای گروه مردم! بدانید هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر که مرا نمی‌شناسد خود را به او معرفی می‌کنم. من «رضوان» دربان بهشتم. بدانید که خداوند به من و کرم و فضل و جلال خود مرا فرموده که کلیدهای بهشت را به محمد بسپارم و محمد مرا فرموده که آنها را به علی بن ابی‌طالب بسپارم. پس گواه باشید که آنها را بدو سپرده‌ام. سپس فرشته دیگر که یک پله پایین‌تر از فرشته اولی نشسته بر می‌خیزد و به گونه‌ای که همه اهل محشر بشنوند ندا کند: ای گروه مردم! هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر که مرا نمی‌شناسد خود را به او معرفی می‌کنم، من «مالک» دربان دوزخم، بدانید که خداوند به من و فضل و کرم و جلال خود مرا فرموده که کلیدهای دوزخ را به محمد بسپارم و محمد مرا امر فرموده که آنها را به علی بن ابی‌طالب بسپارم. پس گواه باشید که آنها را بدو سپردم. پس من کلیدهای بهشت و دوزخ را می‌گیرم. آن گاه رسول خدا (ص) و سلم به من فرمود: ای علی، تو به دامان من می‌آویزی و خاندانت به دامان تو و شیعیانت به دامان خاندان تو می‌آویزند. من (از شادی) دست زدم و گفتم: ای رسول خدا! همه به بهشت می‌رویم؟ فرمود: آری به پروردگار کعبه سوگند. اصیغ گوید: من جز این دو حدیث از مولایم نشنیدم که حضرتش چشم از جهان پوشید. درود خدا بر او باد. به این ترتیب اصیغ بن نباته آخرین کسی بود که از امیر المومنین علی (ع) حدیث شنیده است و این بزرگترین افتخار برای او به شمار می‌آید و تا ابد نیز این افتخار بر صفحه زندگی او درخشندگی می‌کند.

اهتمام به دو ذکر یکی از ارادت‌مندان جناب شیخ می‌گوید: شیخ به «استغفار □ □ صلوات» خیلی اهمیت می‌داد و دریافته بود که این دو ذکر، دو بال پرواز سالک است. شیخ می‌فرمود □ هر کس در طول زندگی زیاد صلوات بفرستد، به هنگام مرگ، رسول خدا صلی الله علیه و آله لب او را می‌بوسد □ برای غلبه بر نفس مداومت بر ذکر: « لا حول و لا قوة الا بالله العلی‌العظیم □ ذکر: « یا دائم یا قائم □ برای سرکوبی نفس های سرکش ۱۳ بار □ یا یکصد بار « اللهم لك الحمد و إليك المشتكى و أنت المستعان □ هر شب یکصد بار « یا زکی الطاهر من کل آفة بقده

غلبه بر وسوسه شیطان هنگام دیدن نامحرم دکتر فرزام نقل می‌کند: جناب شیخ رجبعلی ذکر « یا خیر حبیب و محبوب صل علی محمد و آله » را بعد از دیدن نامحرم بسیار مؤثر و کارساز می‌دانستند و بارها این ذکر را به بنده سفارش و توصیه فرمودند تا از وسوسه شیطان در امان باشم، می‌گفتند: « چشمت به نامحرم می‌افتد، اگر خوشت نیاید که مریضی! اما اگر خوشت آمد، فوراً چشمت را ببند و سرت را پایین بینداز و بگو: یا خیر حبیب...؛ یعنی: خدایا من تو را می‌خواهم، این‌ها چیه، این‌ها دوست داشتنی نیستند، هر چه که نیاید دل‌بستگی نشاید □ ...

برای محبت خداوند هزار بار صلوات تا چهل شب برای ایجاد دوستی خداوند متعال در دل.

برای صفای باطن جناب شیخ تلاوت صبحگاهی سوره «صافات» و تلاوت شبانه‌گاهی سوره «حشر» را برای دست یافتن به صفای باطن مفید می‌دانست. یکی از ارادت‌مندان شیخ می‌گوید که به من می‌فرمودند: سوره حشر را هر شب بخوانم و عقیده داشتند که اسم اعظم الهی در آیات آخر این سوره مبارکه می‌باشد.

اصیغ را از یاران امام حسن (ع) نیز شمرده اند. از زمان وفات و یا شهادت او تاریخ دقیقی در دست نیست و در هیچ یک از کتب رجالی زمان مشخصی را برای مرگ او ذکر نکرده اند. نجاشی می‌گوید: اصیغ پس از علی (ع) عمری طولانی داشته است. شیخ طوسی می‌گوید: اصیغ از خواص امیر المومنین است و پس از حضرت عمری طولانی نموده و برابر نقل (دوری) گزارش گر مقتل الحسین بوده است. اصیغ را عبید الله بن زیاد در هنگام قیام مسلم بن عقیل به همراه مختار ثقفی، حارث اعور همدانی، عبد الله بن نوفل بن حارث، عمار بت صلح و عبد الاعلی بن یزید کلبی دستگیر کرد و دو نفر اخیر توسط ابن زیاد به شهادت

شباهت امام مهدی (ع) به اسحاق (ع) شبکه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه له الشریف

اسحاق علیه السلام؛ خداوند تعالی - پس از آن که ساره از بچه‌دار شدن مأیوس شده بود - ولادت او را بشارت داد. خدای - عزوجل - چنین فرموده: وَأَمْرَاتُهُ قَائِمَةٌ فَصَحَّكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ. قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ؛ (۱) زنش در حالی که ایستاده

امام علی علیه السلام: ظهور فرج [قائم آل محمدص] را منتظر باشید و از رحمت خداوندانامید نباشید ، که محبوبترین اعمال نزد خداوند انتظار فرج است .

ناراضیان سپاه امام علی (ع) و از دو چهرگان و منافقان واقعی آن دوران بود، آنان را راهنمایی، پشتیبانی و تقویت روحی می نمود. حضرت علی (ع) در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان، مهمان دخترش ام کلثوم (س) بود و در آن شب حالت عجیبی داشت و دخترش را به شگفتی درآورد. روایت شده که آن حضرت در آن شب بیدار بود و بسیار از اتاق بیرون می رفت و به آسمان نظر می کرد و می فرمود: به خدا سوگند، دروغ نمی گویم و به من دروغ گفته نشده است. این است آن شبی که به من وعده شهادت دادند. (۴) روای می گوید به هر روی، آن حضرت به هنگام نماز صبح وارد مسجد اعظم کوفه شد و خفته گان را برای ادای نماز بیدار کرد. از جمله، خود عبدالرحمن بن ملجم مرادی را که به رو خوابیده بود، بیدار و خواندن نماز را به وی گوش زد کرد.

هنگامی که آن حضرت وارد محراب مسجد شد و مشغول خواندن نماز گردید و سر از سجده اول برداشت، نخست شیبی بن بجره با شمشیر برآن بر وی هجوم آورد، ولیکن شمشیرش به طاق محراب اصابت کرد و پس از او، عبدالرحمن بن ملجم مرادی فریادی برداشت: "لله الحکم یا علی، لا لک و لا لأصحابک!" و شمشیر خویش را بر فرق نازنین حضرت علی (ع) فرود آورد و سر مبارکش را تا به محل سجده گاهش شکافت.

حضرت علی (ع) در محراب مسجد، افتاد و در همان هنگام فرمود: بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله، فزت و رب الکعبة؛ سوگند به خدای کعبه، رستگار شدم.

نمازگزاران مسجد کوفه، برخی در پی شیبی و ابن ملجم رفته تا آن ها را ببینند و برخی در اطراف حضرت علی (ع) گرد آمده و به سر و صورت خود می زدند و برای آن حضرت گریه می نمودند. حضرت علی (ع)، در حالی که خون از سر و صورت شریفش جاری بود، فرمود: هذا ما وعدنا الله و رسولہ؛ این همان وعده ای است که خداوند متعال و رسول گرامی اش به من داده اند. حضرت علی (ع) که توان ادامه نماز جماعت را نداشت، به فرزندش امام حسن مجتبی (ع) فرمود که نماز جماعت را ادامه دهد و خود آن حضرت، نمازش را نشسته تمام کرد. روایت شد، که در هنگام ضربت زدن عبدالرحمن بن ملجم بر سر مطهر حضرت علی (ع)، زمین به لرزه درآمد و دریاها موج و آسمان ها متزلزل شدند و درهای مسجد به هم خوردند و خورش از فرشتگان آسمان ها بلند شد و باد سیاهی وزید، به طوری که جهان را تیره و تاریک ساخت و جبرئیل امین در میان آسمان و زمین ندا داد و همگان ندایش را شنیدند. وی می گفت: تهمت و الله ارکان الهدی، و انطمست أعلام التقی، و انصمتم العروه الوثقی، قُتل ابن عم المصطفی، قُتل الوصی المجتبی، قُتل علی المرتضی، قُتل أشقی الأَشقیاء؛ سوگند به خدا که ارکان هدایت درهم شکست و ستاره های دانش نبوت تاریک و نشانه های پرهیزکاری بر طرف گردید و عروه الوثقی الهی گسیخته شد. زیرا پسر عمومی رسول خدا شهید شد، سید الاوصیا و علی مرتضی به شهادت رسید. وی را سیاه بخت ترین اشقیاء، (یعنی ابن ملجم مرادی) به

بود (از خوشحالی) بخندید، پس او را به اسحاق و بعد از او به یعقوب بشارت دادیم. (سارا) گفت: آیا می شود من بزایم در حالی که پیرزنی هستم و این شوهرم پیرمردی است! همانا این چیز شگفتی است قائم علیه السلام نیز بعد از آن که مردم از ولادت او مأیوس شدند، ولادتش بشارت داده شده، چنان که در خرابیج از عیسی بن صبیح (یا مسیح) روایت شده که گفت: امام حسن عسکری علیه السلام با ما وارد زندان شد، من در حق او معرفت داشتم، به من فرمود: تو شصت و پنج سال و یک ماه و دو روز عمر داری. کتاب دعایی همراه من بود که در آن تاریخ ولادت نوشته شده بود، وقتی به آن نگریستم دیدم همان طور است که آن حضرت فرمود، سپس فرمود: آیا اولاد داری؟ عرض کردم: نه. دست به دعا برداشت که: خدایا! فرزندی به او روزی کن تا بازوی او باشد که فرزند چه بازویی است. سپس به این بیت از شعر متمثل شد و گفت:

مَنْ كَانَ ذَا عَضُدٍ يَذُرُكَ ظَلَامَتَهُ* * * إِنَّ الدَّلِيلَ الَّذِي لَيْسَتْ لَهُ عَضُدٌ
 هر که بازویی داشته باشد حقوق پایمال شده خود را به دست می آورد، دلیل آن است که بازویی نداشته باشد به آن حضرت عرض کردم: آیا شما فرزند داری؟ فرمود: آری، به خدا سوگند! برای من فرزندی خواهد بود که زمین را از قسط و عدل پر می کند، اما الان فرزندی ندارم، سپس باز (به این اشعار) متمثل شد، فرمود:

لَعَلَّكَ يَوْمًا أَنْ تُرَانِيَ كَأَنَّمَا* * * بَنَى حَوَالِيَ الْأَسْوَدِ اللَّوَابِدِيَّانِ تَمِيمًا قَبْلَ أَنْ يَلِدَ
 الحِصَى* * * أَقَامَ زَمَانًا وَهَوَى فِي النَّاسِ وَاحِدًا شَائِدَ كَهَ رَوْزِي فَرَا رَسَدَ تَو بِيْنِي كَه
 فرزندانم همچون شیرانی پیرامونم هستند پس به راستی که تمیم، پیش از آن که فرزندان زیادی را به دنیا آورد روزگاری دراز در میان مردم تنها بود.

شب نوزدهم ماه رمضان در مسجد کوفه

عبدالرحمن بن ملجم مرادی، از گروه خوارج و از آن سه نفری بود که در مکه معظمه با هم پیمان بسته و هم سوگند شدند، که سه شخصیت مؤثر در جامعه اسلامی، یعنی امام علی بن ابی طالب (ع)، معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن عاص را در یک شب واحد ترور کرده و آن ها را به قتل رسانند.

هر کدام به سوی شهرهای محل مأموریت خویش رهسپار شدند و عبدالرحمن بن ملجم مرادی به سوی کوفه رفت و در بیستم شعبان سال ۴۰ قمری [دقت کنید] وارد این شهر بزرگ شدوی به همراهی شیبی بن بجره اشجعی، که از همفکران وی بود و هر دوی آن ها از سوی "قطام بنت علقمه" تحریک و تحریث شده بودند، در سحرگاه شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سال ۴۰ قمری در مسجد اعظم کوفه کمین کرده و منتظر ورود امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) شدند. هم چنین قطام، شخصی به نام "وردان بن مجالد" را که از افراد طایفه اش بود، به یاری آن دو نفر فرستاد. أشعث بن قیس کندی که از

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: اگر از دنیا جز يك روز باقی نماند خداوند از خاندان من مردی را برانگیزد که آن را پر از عدل و داد کند همچنان که پر از جور و ستم شده باشد.

شهادت رسانید. بدین گونه پیشوایی شایسته، امامی عادل، خلیفه ای حق جو، حاکمی دلسوز و یتیم نواز، کامل ترین انسان برگزیده خدا و جانشین بر حق محمد مصطفی (ص)، به دست شقی ترین و تیره بخت ترین انسان روی زمین، یعنی ابن ملجم مرادی ملعون، از پای درآمد و به سوی ابدیت و لقاء الله و هم نشینی با پیامبران الهی و رسول خدا (ص) رهسپار گردید و امت را از وجود شریف خویش محروم نمود.

میلباردرهای وهابی عربستان با ارسال پول، امکانات رفاهی و سایر خدمات مثل ساخت خانه‌های ۳۰ میلیون تومانی در روستاهایی با کمتر از ۲۰۰ نفر جمعیت، حقوق‌های ماهیانه آنچنانی و در اختیار قرار دادن ماشین‌های مدل بالا و ... زمینه را برای افزایش تعداد اعضای خانواده وهابیون ساکن در ایران مهیا می‌کنند. یکی از مسئولین سرشماری سال ۸۵ در شهرستان لامرد جنوبی‌ترین شهرستان استان فارس، در این رابطه به خبرنگار «جهان» گفت: در برخی خانواده‌های روستایی، طبق سرشماری قبلی، تعداد افراد این خانواده‌ها حدود ۳ نفر بود، اما در آخرین سرشماری انجام شده تعداد افراد در همین خانواده‌ها به بیش از ۱۰ الی ۱۱ نفر افزایش یافته است. وی افزود: پس از پی‌گیری‌ها دریافتیم که افراد وهابی مسلک از عربستان سعودی با ارسال پول‌های کلان و اختصاص دادن حقوق ماهیانه و همچنین تحریک آنان، این خانواده‌ها را تشویق به افزایش اعضای خانواده خود می‌کنند. روستاهایی از شهرستان‌های لامرد، مهر، لارستان و خنج در استان فارس و برخی روستاهای توابع شهرستان پارسیان در استان هرمزگان، از عمده مناطق حوزه این گونه فعالیت‌های اجتماعی وهابی‌ها است. همچنین وهابی‌ها تلاش دارند با افزایش تقابل‌ها و درگیری‌های اجتماعی به تضعیف روابط پیروان دو مذهب در این مناطق بپردازند و به طور مثال از ازدواج‌های بین آنان جلوگیری کرده و حتی در مقابل هم قرار دهد. این در حالی است که ازدواج بین اهل سنت و شیعیان این مناطق امر رایجی بوده و روابط اجتماعی محکمی بین پیروان هر دو مذهب وجود داشته است.

مخزومی، مردی از قبیله مخزوم است در حدیثی از امام صادق (ع) که از اجتماع یاران حضرت مهدی (ع) سخن می‌گوید آمده است: وقتی حضرت با یارانش در مکه گرد می‌آیند، در کوچه‌های مکه به راه می‌افتند، تا برای خود محل اقامتی پیداکنند. مردم مکه افراد ناشناسی را در میان خود می‌بینند و می‌گویند: تا به امروز آن‌ها را در این شهر ندیده ایم به ناگاه مرد مخزومی وارد می‌شود و می‌گوید: من خوابی دیده‌ام که بسیار پریشان و نگران هستم. مردم می‌گویند: بیا بر نزد فلان ثقیفی برویم چون به پیش او می‌روند، مرد مخزونی چنین می‌گوید ابری را دیدم که از اعماق آسمان ظاهر شد و به تدریج پایین آمد تا به نزدیکی کعبه رسید و آنگاه دورکعبه طواف نمود در این ابر، ملخ‌های فراوانی با بال‌های سبز بود که تا مدتی پس دراز دور خانه خدا طواف می‌کردند. آنگاه به چپ و راست پراکنده شدند، به هیچ آبادی نمی‌رسیدند جز این که به خاکستر می‌نشاندند. به هیچ قلعه‌ای نمی‌رسیدند جز این که ویران می‌کردند. سپس از خواب بیدار شدم و چون بید لرزیدم و تاکنون هم در ترس و وحشت هستم. مرد ثقیفی می‌گوید: امشب لشکری از لشکرهای الهی بر شهر شما وارد شده، که شما را یارای مقاومت در برابر آنها نیست. مردم مکه از شنیدن این حرف پریشان می‌شوند و می‌گویند چیز عجیبی به وجود آمده است. در بامداد چنین شبی بیعت مبارک انجام می‌پذیرد و مردم مکه نیز بیعت کرده و به سپاه حق ملحق می‌شوند و خواب مخزومی و تعبیر ثقیفی تحقق می‌یابد.

انتظار در آینه ادبیات

باور تو (ع-آزاد)

روح نازک خیالم

بسان پروانه ای است

که از گل نرگس استشمام می‌کند

آدینه‌هایم پر از فصل انتظار شکفتن است

نیامدی بر بال آرزو بسوی تو می‌شتابم

دیوار فاصله

با پر زدن در باور تو فرو می‌ریزد

بیرق در دستان (ع-آزاد)

راهیان جاده انتظاریم

که در هزار توی تاریخ

و در کشاکش حوادث

نگاهمان بر بیرق در دستان توست

سرما به گذاری سنگین وهابی‌ها در جنوب ایران

منبع خبر: شیعیه نیوز

به گزارش شیعیه نیوز به نقل از جهان، وهابیون وابسته به عربستان در چند سال اخیر در استان‌های جنوبی ایران، دست به فعالیت‌های گسترده‌ای در حوزه‌های اجتماعی زده‌اند که در این راستا افزایش فاصله مشهود طبقاتی بین وابستگان آنان و مردم این استان‌ها و افزایش سطح رفاهی زندگی عناصر وهابی شده، از جمله این اقدامات است. این گزارش حاکی است، در حالی که اهل سنت ایران به دلیل پیوندهای تاریخی عمیق خود با شیعیان، توجه چندانی به تبلیغات وهابیون افراطی ندارند، سرشاخه‌های وهابیت با سوءاستفاده از فقر و محرومیت موجود در این مناطق، توجه ویژه‌ای به وضعیت مادی تعداد محدودی وهابی شده‌های ساکن در این مناطق داشته و با ایجاد شکاف‌ها طبقاتی، سعی در گسترش نفوذ خود در این مناطق دارند. بنابراین گزارش،